

(تدوین ۹۰^(۱))، و نیز استطراداً اشاره بدو در ص ۱۴۳ در شرح حال فخر رازی و نیز در ص ۲۳۰).

و نیز پسرش محمد بن محمد بن ابی سعد عبدالکریم الوزان که بظـاهر قزوین در مصاحبت پدرش در سنه [خمس] و تسعین و خمسمائة در ذی القعدة [بدست ملاحظه] شهید شد (تدوین ۱۵۲-۱۵۳، ابن الاثیر در حوادث سنه ۵۹۵ ج ۱۲ ص ۷۱).

و ابن الاثیر تصریح کرده که لقب این اخیر صدرالدین بوده، ولی رافعی بعادت خود در حذف القاب اضافه به «دین» مطرداً در کتاب خود در نام این شخص و پدرش نیز ابدأ لقبی مضاف به «دین» ذکر نکرده است.

در راحة الصدور ص ۳۸۶، ۳۹۸: «صدروزان»،

آثار البلاد ص ۲۴۳: «صدرالدین الوزان»،

لباب الالباب ۱: ۲۷۶، ۲۷۷ (استطراداً): «صدرالدین وزان».

در هر سه کتاب مذکور نام «صدر وزان» یا «صدر الدین وزان» بدون علاوه خصوصیات دیگر برده شده است که از ظاهر علاوه لقب «صدر الدین» یا «صدر» ظن غالب در وهله اول بدان می‌رود که مراد پسر باشد ولی احتمال بسیار بسیار قوی نیز می‌رود که ابن الاثیر لقب صدرالدین را که شاید در اصل از آن پدر بوده اشتهاً بواسطه کمال شهرت پدر بدان لقب بر پسر اطلاق کرده باشد، و بدین جهت درست بطور قطع نمیتوان گفت که مراد صاحب لباب الالباب و آثار البلاد و راحة الصدور کدام يك از پدر و پسر بوده است، ولی چون ظاهراً پدر همه کاره بوده و با وجود پدر پسر در تحت ظل و تحت الشعاع و فرع بوده گویا مراد ایشان همه (بغیر ابن الاثیر که بقرینه تصریح رافعی که پسر بود

۱- مقصود از شماره صفحه‌هایی که در رجوع به التدوین نشان میدهد شماره ایست که مرحوم قزوینی بر صفحات نسخه عکسی متعلق بخود از این کتاب گذاشته است و اکنون دوره کتاب مزبور در ۴ جلد در کتابخانه دانشکده ادبیات موجود است. (۱.۱).

شهید شد و پدر باجل طبیعی مرد قطعاً مراد او، یعنی ابن الاثیر، پسر بوده است) پدر بوده است نه پسر، (رجوع شود نیز به ملاحظاتی که در مقابل ص ۹۰ از تدوین).

... اسمی از «صدر وزانیه بالری» و آوردن کسی از مصر برای ایشان «ام شافعی» را استطراداً ص ۱۵۳.

«و [سمع احمد بن سعد المعروف بالبديع المتوفى فى سنة ۵۳۵] بالری اباسعد عبدالکریم بن احمد الوزان التیمی». این شخص پدر ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم وزان مذکور در پیش است.

«و بیت الوزان بالری بیت العلم والفضل اصلهم ابو سعد عبدالکریم بن احمد الوزان الرازی کان بعض اجداده یزن الاشياء فنسب الیه تفقه علی الامام القفال بمر و [و] سمع الحدیث من ابی الفضل الکاغدی و ابی بکر الخبری (؟) و غیرهما روی عنه زاهد بن ظاهر الشحافی بنیسا بور و کانت وفاته فی سنة و ولده ابو عبدالله محمد بن ابی سعد الوزان الرازی کان اماماً اصولیاً سمع ببغداد ابی الحسن النور (؟) و باصبهان المطهر بن عبدالواحد و غیرهما سمع منه اصحابنا» (انساب السمعانی^b ۵۸۲).

«ورافق الامام محمد بن ابی سعد الوزان مدة و لازمه سفر او حضراً» (تدوین ص ۴۳۲).

علکان و علکویه :

اسم کسی : التدوین استطراداً ص ۱۰۹ س ۸ و ایضاً ص ۲۶۴ س ۲ و ص ۲۷۰ س ۵ و نیز ص ۴۳۷ مستقلاً.

... و كذلك «علکویه» (ص ۱۰۹ س ۱۳ و نیز در ص ۳۱۶ س ۱۱)،

... «و يعرف بمقبرة علمک لان الشیخ علمک القزوينی مدفون فیها» (تدوین ص ۱۲).

... رجوع نیز بنزهة القلوب ص ۵۹ که در جزو مدفونین بقزوين «علمک و فلك

قزوينی» را می‌شمرد که قطعاً «فلك» زیادى و سهو نساخ است.

... رجوع نیز بحاشیه آن موضع نقلاً از هفت اقلیم.

– وانظر ترجمة عليك هذا (على ما اظن ظناً تخمياً بالعلم كه همین شخص مقصود است) در ص ۴۳۶ – ۴۳۷ از تدوین .

– «محمد بن علکان الدینوری» ۴۹۴ (استطراذاً) .

– احمد بن علی (ن : علی = علیک ظ) ۲۰۷ .

– علیک الصوفی (استطراذاً) ۲۰۷ .

– علیکویه ۳۱۶ (مکرر است و قد سبق ذکره) .

بنیمان :

(ظ = بنیمان = لاتبق ، نظیر يموت بن المزرع) .

– بنیمان بن محمد بن الفضل بن عمر المعروف بالصفی من اهل اصبهان شیخ السمعانی ...

المتوفی سنة ۵۵۹ الخ (الجواهر المضية ۱ : ۱۷۳) .

– و كذلك کسی دیگر بهمین اسم : «بنیمان بن الحسن بن میله» (کنامشکولا)

مذکور در التدوین فی اخبار قزوین للرافعی ۴ : ۴۱۶ .

– ایضاً کسی دیگر در همان کتاب و همان صفحه مشکولا : بنیمان .

– در میزان الاعتدال و لسان المیزان و خلاصة التهذیب و فهرست تذكرة الحفاظ

این اسم را نیافتیم .

– گویا شنیده‌ام یا خوانده‌ام که بعضی‌ها که اولادشان نمی‌ماند اسم او را بنیمان

یا نمونی می‌گذارند تا بماند ، ندانستم چطور و در اثر چه علت و لو موهومی ، شاید

برای گول زدن ملك الموت یا گول زدن بخت بد او و ستاره نحس او که خیال کند خوب

اینکه نماندنی است دیگر سر وقت او نیاید !

آقای اقبال هم يك همچو چیزی می‌گفتند که شنیده‌اند یا دیده‌اند . خودشان ابتدا

بساکن گفتند نه بعد از صحبت من .

– ایضاً سمان [ظ = بنیمان] در اسم پدر کسی (التدوین ۲۵۸ س ۱۳) ،

– ایضاً ص ۲۹۸ س ۷ : بنیمان ،

- ص ٤٩٢: س ١٢ : على بن بنممان ،
- ص ١٤٧: س ١٣ بآخر (صريحاً واضحاً) ،
- ص ٢٥٨ : س ١٣ ،
- ص ٤٦٥ : س ٤ ،
- ص ٤٨٩ : س ١١ .
- || منتخب المختار ص ٤٢ .

|| ازاسامی معموله ایرانیان (محاسن اصفهان للمافروخی ص ٣٣٣ ، ٣٥ ، ١١٨) .

ماک :

ازاسامی اشخاص ، تدوین ١٧١ س ١ (استطراداً) .

حمکویه :

التدوین ص ٢٩٣ : [ازجنس علكویه ، یعنی تصغیر تصغیر حم که آن خود مرخم محمد است : محمد = حم = حمک = حمکویه (على = علك = علكویه)] .

ولشا (؟) :

- ازاسامی غریبه تدوین (ص ٥١٧ م) ،
- مقایسه شود این اسم با وروشا (؟) (ص ٤٨٢) ،
- محمد بن وروشا (کذا مشکولاً) ١٦٣ ،
- محمد بن ولشان ١٦٤ ،
- احمد بن محمد بن ولشان ٢٢١ ،
- احمد بن ولشان ٢٢٦ ،
- ابوالفوارس بن ولشان ٤٦٥ .

مادا :

« محمد بن علی بن مادا الدیلمی من فقهاء المادانیه سمع الحدیث سنة ٥٢٣ »

(تدوین ۱۳۹) ، مقصود کلمهٔ مادا است که بر فرض صحت نسخه اسم غریبی است و لابد دیلمی است (معنی اصلی آن آیا چه بوده؟) ،

– داود بن مادا الدیلمی ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۴۶۱ ،

– علی بن مادا ۴۲۱ .

بلک :

و مصغر فارسی آن بلکویه (تدوین ۲۵۶) ، چه اسمی است این کلمه و از چه

لغتی و < از > چه منشأی است ؟

متویه :

تدوین ۶۲ (استطراذاً) و رجوع بملاحظهٔ ما در مقابل ص ۵۱ .

مهرهیره (؟) [خانقاه -] :

– خانقاه مهرهیره (؟) ۱۵۰ ،

– خانقاه شهرهیره (؟) ۴۵۰۳ ،

– رباط مهرهیره (؟) ۱۵۲ ،

– رباط شهرهیره ۲۳۰ س ۵ ،

– رباط مهر (اوشهر) هیره ۴۴۳ ،

– دویرة الفقهاء بشهرهیره ۴۶۴ .

قرایی :

که متصل تقریباً در هر صفحه از تدوین رافعی میآید و همیشه بی نقطه یا ناقص النقط

ومن هیچ ضبطش را نمیتوانستم بفهم الحمد لله در انساب سمعانی معلوم شد که قرایی

است (انساب ص 445b و رجوع نیز بمقابل ص ۲۹۹ از تدوین) .

مسجد التوث :

– تدوین ۱۱، ۱۲، ۴۶ س ۶ باخر و بسیار مکرر در جاهای دیگر از آن کتاب .

بازداشتهای قزوینی ، ج ۳ - ۱۴

- و كذلك هو مكتوب ايضاً صريحاً في ابن الفقيه ص ۲۸۳ .

- ولی در معجم البلدان در تحت «قزوين» بمسجد الثور تصحيف شده است .

قزوانه :

تدوين ۴۴۳ س ۹ بآخر ، ۳۸۸ ، ۴۴۷ س ۶ .

ولکينان [خانقاه -] :

- خانقاه ولکينان ۱۵۲ ،

- خانقاه ولکينان (?) ۱۵۰ .

المسجر (?) :

در کتاب التدوين ص ۴۸۵ مکرراً بعد از «مزید» و قبل از «مسمود» (گرچه

ترتیب حروف بعد از حرف اول همیشه در این کتاب مرعی نیست) اسم دو نفر یا

سه نفر را دارد باملاي المسجر یا المنسجر م که در جميع کتب رجال سنی و شیعه از

تهذيب التهذيب و خلاصه آن و طبقات ابن معتر و طبقات الحفاظ ذهبی و میزان الاعتدال

و لسان المیزان و رجال ميرزا محمد استرآبادی و اشتقاق ابن دريد و تاريخ اصبهان و مشبهه

و فهرست معجم البلدان و تاريخ بغداد و جواهر المضيئه گشتم مطلقاً و اصلاً بافحص بسیار

بليغ دقيق نه همچو اسمی و نه چیزی که شبيه بدان باشد نیافتم که نیافتم ، پس باید

تصحيف بسیار بسیار شنيعی در آن روی داده باشد که بکلی دیدم کلمه را تغییر داده یا شاید

اسمی فارسی بوده که معنی داشته مثل المرزبان که در همان صفحه تدوين آنرا با «ال»

(مثل همین کلمه غریب المسجر) جزو اعلام شمرده است .

< آیا مسعر ؟ مسهر ؟ المسور ؟ المسيح ؟ المجبر ؟ المجبر ؟ (و مجانسات آن :

مشتبهه ص ۴۶۲-۴۶۳) ، منشخر (= منوشجر) ؟ در این صورت چرا با الف و لام ؟ .

- باز همین اسم و همین شخص در ص ۴۸۸ س ۶ استطراداً: «المتسجر بن الصلت».

- بعدها از روی اینکه باز اسم شخصی را به همین اسم ولی ظاهراً غیر او (؟؟) استطراداً در ص ۲۱۹ از خطیب بغدادی در ترجمهٔ حال احمد بن محمد بن الفرّج ابن فروخ نقل کرده بار جوع بتاریخ خطیب ج ۵ ص ۸۱ دیدم این نام را آنجا که مجبر بن الصلت نوشته است، پس قطعاً همین باید درست باشد و باید نام المتسجر تدوین در صفحات ۴۸۵ و ۴۸۸ همین نام باشد که ناسخ بسیار بسیار نادان نسخهٔ حاضرهٔ تدوین که تصحیفات بسیار بسیار واضح غریب قبیح از غایت جهل و بیسوادی و عدم انس خود با سامی رجال کرده است آنرا به المتسجر تصحیف کرده است. ولی در اتحاد یا تعدد شخصین یعنی مجبر بن الصلت مذکور در تدوین ص ۲۱۹ (و تاریخ بغداد ۵ : ۸۱) با مجبر بن الصلت مذکور در تدوین ص ۴۸۵ شك دارم و ارجح عدم اتحاد آنها بنظر میآید، ولی مجبر بن الصلت مذکور در ۴۸۸ ممکن است همین شخص مذکور در ص ۲۱۹ باشد.

|| بعد در ص ۳۳۱ شرح حال صلت دوم یعنی صلت بن المنسجر (؟) بن الصلت بن ابی الحرّ (ظ) بن عبدالرحمن العبیدی القزوینی را دیدم دارد و در آنجا گوید شرح حال پدر این صلت [یعنی المنسجر (؟) بن الصلت بن ابی الحرّ] و پسرش [یعنی المنسجر (؟) بن الصلت بن المنسجر (؟) بن الصلت بن ابی الحرّ] در [باب میم] در المنسجرین خواهد آمد، ولی آنجا هم مطرداً این کلمه را بصورت «المنسجر» (؟؟) نوشته بطوریکه مجدداً شك دارد عارض من میشود که آیا صحیح این کلمه همان مجبر است که از روی تاریخ بغداد تا کنون خیال میکردم باشد یا فی الواقع با همهٔ غرابتش نام این شخص المنسجر است، چه در دو موضع مختلف از تدوین یعنی ص ۳۳۱ و ۵۸۵، در هر دو تقریباً و مطرداً این کلمه را بصورت بسیار بسیار غریب عذیم الوجود المتسجر یا المنسجر نوشته است.

|| - باز « المنسجر بن الصلت » ص ۴۵۲ .

- « وسمع منه القدماء بقزوین عمرو بن رافع و هارون بن هزارى و المسحر بن

الصلت » ۴۷۰ .

شعر با قافیه مکرر :

اشعاری که دوازده سیزده عدد شعر است از سخیف ترین اشعار در مرثیه ابن ماجه قزوینی معروف صاحب سنن متوفی در سنه ۲۷۳ که تماماً قافیه اش « ابن ماجه » است بدون اینکه قبل از « ماجه » اقلأ مراعات قافیه شده باشد که ابن ماجه ردیف باشد ، و فوق العاده این نوع شعر در آن عهد عجیب است و خود رافعی هم میگوید این « ایات » قافیه ندارد ، ولی گوید « لکن قد يوجد مثله فی المتقدمات » . ولی باید این نکته را هم بگویم که قایل آنها محمد بن الاسود القزوینی بوده ، یعنی يك ایرانی لابد بسیار بی سواد از عربیت و ادبیات بوده است نه عربی که هر چند بی سواد امی هم باشد بالطبع والغریزه سیزده مرتبه پشت سرهم قافیه را مکرر نمیکنند . و عجب است از رافعی که این اشعار سخیف را نقل کرده .

ابن حجر در تهذیب التهذیب ج ۹ : ۵۳۹ نقلاً از همین رافعی يك عدد از این « اشعار » را نقل کرده است .

رباط جلولا :

= « قزل رباط » حالیه (رجوع بوریقۀ قزل رباط) .

ربیع بن خثیم یا خثیم :

در خلاصه تذهیب الکمال ص ۹۸ بطرز دوم ضبط کرده صریحاً ، ولی در حواشی طبقات الحفاظ ذهبی ج ۱ ص ۵۴ مصحح آن کتاب حسن نعمانی نامی نقلاً از تقریب

[لابی حجر ظ] و المعنی (از) صریحاً بضم خاء معجمه وفتح تاء مثلثه [بصیغه تصغیر] ضبط کرده .

ردیف :

ردیف غریبی در یکی از غزلیات حافظ : « دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد » ص ۱۱۸ (خلخالی ۸۸) که گرچه لفظش همه « باد » است ولی معنیش « بخنایف میشود ، گاه بمعنی باد و نسیم است و گاه دعائیه غایب از بودن . اگر نظایر اینگونه ردیف یعنی ردیفی که معنیش بر حسب اشعار مختلف بشود پیدا شد اینجا قید شود ان شاء الله . و شاید نظایری برای این پیدا شود که معانی ردیف تا درجه باهم مختلف باشد ، مثل ردیف « نمیگیرد » مثلاً در غزل حافظ (غزل ۱۸۰ خخالی) که اندکی شاید تفاوتی در بعضی موارد آنها با موارد دیگر باشد در همان غزل . ولی مقصود اختلافی است بسیار کلی بین دو ردیف که یکی مثلاً اسم باشد و دیگری فعل ، مثل همین « باد » نه آنکه از قبیل « گرفت » باشد مثلاً که در یکجا بمعنی اخذ و در جای دیگر مثلاً « آفتاب گرفت » بمعنی انکساف - الشمس است ، و « تاب گرفت » و در یکجا مثلاً « شراب ناب گرفت » بمعنی شرب باشد که همه جا فعل ماضی گرفتن است ولی فرق خفیه در معانی گرفتن که اغلب یکی حقیقی و باقتضا مجاز است یا یکی فعل تنها و مستقل است و دیگری فعل معاون و مرکب است که باز مالش بهمان اختلاف در حقیقت و مجاز گویا باشد .

در غزلی دیگر بر ردیف « نهادم » که همه ردیفها فعل ماضی متکلم مع الغیر از نهادن است در تخلص « نهادیم » (بظاهر وجوه) اسماً بمعنی نهاد و طبیعت و منش و نحو ذاك استعمال شده است ، چنانکه ظاهر سیاق عبارت بر آنست ، در بیت اخیر غزل مذکور از اینقرار :

المنة لله که چوما بیدل و دین بود آنرا که لقب عاقل و فرزانه نهادیم

قانع بخیالی ز تو بودیم چو حافظ یارب چه گداهمت و شاهانه نهادیم
(ص ۲۷۸)

که بنابراین بعینه نظیر مثال اول یعنی «بار» در غزل سابق الذکر خواهد شد.

رشیدالدین (= رشیدالدوله) :

لقب او

رجوع نشود بملاحظات ما در اینخصوص در هاشم درر الکامنه ج ۱ ص ۳۴۸
و ج ۲ ص ۲۲۲ .

ابن حجر و عبدالله کاشانی صاحب تاریخ اولجایتو مطرداً او را «رشیدالدوله»
مینویسند که واضح است لقب دولتش پس از ارتقاء بوزارت و علو منصب و اشتہار رشیدالدوله
شده بوده است بمناسبت لقب اصلی مادر زادیش رشیدالدین .

تاریخ قتل او

|| قتل او باجماع صقاعی و گزیده و حبیب السیر در سنه ۶۱۸ بوده است .
بقول گزیده در ۱۸ جمادی الاولی و بقول حبیب السیر در ۱۷ آن ماه ، و صقاعی
فقط گوید در جمادی الاولی و تعیین روز آنرا نکرده است .
ابن حجر در درر الکامنه ۲۳۲:۳-۲۳۳ اصلاً تاریخ قتل او را ذکر نکرده است .

مدت عمر او

اما عمر او در وقت قتل بقول صقاعی و بقول مورخی که درست معلوم نیست
که بوده بنقل ابن حجر از او ۸۰ سال بوده است . بقول خود ابن حجر « بضع و سبعین
سنه » بوده است ، بنابراین چون عمر او هشتاد سال یا قریب بآن بوده پس تولد او لابد
در حدود سنه ۶۳۸ بوده است .

پس بکلی هم معاصر عظاملك بوده وهم سعدی وهم اتابك ابو بكر بن سعد بن زنگی

متوفی در سنه ۶۵۸ . و در وقت وفات این اخیر رشیدالدین جوانی درست بیست ساله بوده است و فقط ۱۵ سال از عظاملك كوچكتر بوده است، چه تولد عظاملك در سنه ۶۲۳ بوده و تولد رشیدالدین در حدود سنه ۶۳۸ .

در وقت وفات سعدی در سنه ۶۹۱ مردی ۵۳ ساله بوده و ۲۷ سال دیگر هم بعد از وفات سعدی در حیات بوده است .

موضع قتل او

اما موضع قتل او : در تاریخ گزیده ص ۶۰۳ گوید : «بحدود جكدوا بهر» (کذا) .

- در حبيب السیر ۱: ۲: ۱۱۵ گوید : «در حوالی اومه بقریه خشكدو» (کذا) .

- در روضة الصفا ۵: ۱۶۲ اصلاً نام موضع قتل او را ذکر نکرده است .

- در وصاف گویا بل قطعاً اصلاً و مطلقاً حکایت قتل رشیدالدین را از اصل

تحت السکوت گذرانیده است !!

تاریخ نصب او بوزارت

اما تاریخ نصب او بوزارت غازان مشترکاً مع سعدالدین محمد الساجی

«بنابر» صریح و صاف ص ۳۴۷ «تاریخ سنه تسع و تسعين و ستمائة» است بدون تعیین ماه و روز .

- ظ- اهر سیاق گزیده ص ۵۹۳ که گوید قتل صدرالدین خالدی وزیر غازان

[و سلف رشیدالدین] در ۲۱ رجب سنه سبع و تسعين و ستمائة بود [و كذلك ايضاً

في الحوادث الجامعة ص ۴۹۷ و وصاف ص ۳۴۶] و بلافاصله بعد گوید «و وزارت بمنخدم

سعیدشید ... خواجه رشیدالدین و صاحب سعیدشید خواجه سعدالدین محمد ساوجی

حواله رفت» اینست که وزارت رشیدالدین و شريك او نیز در سنه ۶۹۷ بوده است

نه ۶۹۹ . پس یا عبارت بظاهرش محمول نیست یعنی دو سال فاصله محتمل بین قتل

صدرالدین خالدی و انتصاب رشیدالدین را بوزارت تحت السکوت گذرانیده یا آنکه

تسع و تسعين و ستمائة در عبارت و صاف در خصوص تاریخ انتصاب رشیدالدین و سعدالدین

بوزارت مشترکه غازان محرف سبع و تسعين و ستمائة است >

عجب است که حوادث الجامعة نه در حوادث ۶۹۷ و نه در حوادث ۶۹۹ ذکر از انتصاب دو نفر مذکور یعنی رشیدالدین و سعدالدین بوزارت غازان اصلاً و ابداً نهموده است .

- نیز صریح سیاق حبیب السیر (۱ : ۳ : ۸۸) که قتل صدرالدین خالدی سلف رشیدالدین و انتصاب وزیرین مذکورین را از حوادث «اخیر همین سال» که جزو و دنباله حوادث تسع و تسعین و ستمائة است شمرده اینست که تاریخ قتل صدرالدین خالدی و تاریخ انتصاب رشیدالدین و سعدالدین بوزارت غازان در سنه ۶۹۹ باشد ولی باز همان احتمال قائم در و صاف یعنی تصحیف بودن تسع از سبع چنانکه صدها امثال > آن > روی داده قائم است . و در روضة الصفا ۵ : ۱۳۴ نیز هر دو واقعه را یعنی هم قتل خالدی و هم نصب رشید > الدین > و سعد > الدین > را در سنه تسع و تسعین و ستمائة ضبط کرده ، اگر غرضش فی الواقع ۶۹۹ بوده یعنی تصحیفی از سبع بتسع در بین نباشد که پس حتماً و قطعاً غلط است این سخن او تا آنجا که راجع بقتل خالدی است ، چه صریح حوادث الجامعة که مرتب بر حوادث سنین است یعنی زیاد احتمال تصحیف و تحریف در آن نمیرود قتل خالدی است در ۶۹۶ و كذلك صریح و صاف و گزیده که ما ذکرنا ولی در خصوص نصب رشید > الدین > و سعد > الدین > بوزارت غازان باز همان شك و عدم یقینی قائم است ، یعنی هم محتمل است که ۶۹۹ صحیح باشد و هم محتمل است که ۶۹۹ تصحیف ۶۹۷ باشد که ما ذکرناه مراراً .

آقای اقبال در تاریخ مغول ص ۲۶۶ برعکس روضة الصفا و حبیب السیر هر دو واقعه را - هم قتل خالدی و هم نصب رشیدالدین و سعدالدین را بوزارت مشترکه غازان - از حوادث سال ۶۹۷ (برقم هندسی) شمرده اند . در جزء اول این مسئله یعنی قتل خالدی بدون شبهه حق با ایشان است ، ولی در خصوص انتصاب رشید > الدین > و سعد > الدین >

بوزارت‌غازان باز همان شك وعدم تیقن که آیا ۶۹۷ بوده یا ۶۹۹ باقی است .

در تاریخ عراق عزاوی ۱: ۳۷۹ نیز چون عین تاریخ‌گزیده را ترجمه کرده است (با غلط مضحك خوشه‌زه ! رجوع بهامش ص ۳۷۹) ، لهذا هیچ شیء زائدی راجع بتاریخ نصب رشید <الدین> و سعد <الدین> از آن معلوم نمیشود و همان ابهام وعدم تیقن‌گزیده که ابدأ تاریخی برای انتصاب ایشان تعیین نکرده اگرچه ظاهر سیاقش کماذکرنا ۶۹۷ آمده در این کتاب هم باقی است .

در منهل‌الصفای (منقول در دفتر خشتی من ص ۲۴۲) و صقاعی (منقول در همان دفتر ص ۲۰۱-۲۰۲) و در دررالکامنه ۳: ۲۳۲-۲۳۳ اصلاً و ابدأ تاریخ انتصاب او را بوزارت نمیدهند .

در تاریخ ابوالفدا و دول‌الاسلام ذهبی و شذرات‌الذهب اصلاً و ابدأ و بوجه من الوجوه متعرض این وقایع بل کلیه وقایع ایران نشده‌اند .

باری تاکنون با فحص بلیغ عمیق در جمیع مأخذی که دسترسی بآنها دارم نتوانستم همین‌کنم که نصب رشید الدین و سعد الدین ساوجی بوزارت مشترکه غازان [اصل عمده مقصود وزارت رشیدالدین است نه سعدالدین ، ولی چون انتصاب آن دو بوزارت معاً در يك تاریخ روی داده قهراً همیشه هر دو واقعه را مجبورم با هم ذکر کنم] در سنه ۶۹۷ بوده است یا در سنه ۶۹۹ (۲۲۲) .

کاترمر نیز در شرح حال رشیدالدین در مقدمه جامع‌التواریخ ص X درست تعیین تاریخ انتصاب رشید <الدین> و سعد <الدین> را بوزارت مشترکه غازان ندارد که آیا در ۶۹۷ است کماهو ظاهر گزیده (بنقل خود او) یا ۶۹۹ کماهو صریح و صاف و روضه‌الصفای (بنقل خود او) [و صریح حبیب‌السیر نیز کماמר] ، ولی جداً متمایل است که هر دو واقعه اتکالاً بظاهر سیاق گزیده در سنه ۶۹۷ بوده است نه ۶۹۹ .

حالا باید دید بارتولد در «ترکستان» چه گفته است. برتولد در
دائرة المعارف اسلام هیچ چیز تازه نگفته و همه اش از چیزهای مبهم عام غیر منجز مقاله را
پُر کرده است. —

بعدها از مطالعه دقیق پیش و پس عبارت و صاف (۳۴۷ و پیش و پس) قریب یقین
بلکه قطع و یقین برای من حاصل شد که هر دو واقعه یکی قتل صدر الدین خالدی
[این که قطعی است بقرینه حوادث الجامعة که مرتب بر سنین است و احتمال تصحیف سبع بتسع
یا برعکس در آن نمیرود، و كذلك صریح و صاف است] و دیگری نصب رشیدالدین و
سعدالدین مشترکاً بوزارت هر دو در سنه ۶۹۷ بوده است نه ۶۹۹، زیرا که و صاف که
رسمش ذکر وقایع است بر حسب ترتیب سنین اولاً در ص ۳۴۶ بالصراحة ذکر قتل
صدرالدین خالدی را میکند در سنه ۶۹۷ و سپس در همان صفحه و ص بعد یعنی ۳۴۷
بدون هیچگونه فاصله عنوان تفویض وزارت غازان را بر رشیدالدین و سعدالدین ساوچی
مینماید در سنه «تسع و تسعين و ستمائة» (ص ۳۴۷) و سپس در دو صفحه بعد یعنی در
ص ۳۴۸ باز صحبت از وقایع «آخر شهر سنه سبع و تسعين و ستمائة» و در ص ۳۴۹
صحبت از وقایع «سنه ثمان و تسعين و ستمائة» میکند، و باز در فصل دیگر که دنباله این مطلب
است در ص ۳۵۷ از وقایع سنه ۶۹۸ و كذلك در ص ۳۶۱، و سپس در ص ۱۶۸ برای اولین بار
از وقایع ۶۹۹ «ذکر» میکند. پس برای کسی که مانوس بوضع و صاف باشد اصلاً
و ابدأ بوجه من الوجوه جای شبهه از این وضع و ترتیب ذکر بر توالی سنین و شهر
مزبور باقی نمی ماند که تسع و تسعين و ستمائة در ص ۳۴۷ در خصوص نصب رشیدالدین
و سعدالدین بوزارت غازان که فجأةً مابین سبع و تسعين و ثمان و تسعين مکرر آمده
بدون هیچ هیچ تأمل و تردیدی غلط و تصحیف سبع است و نصب وزیرین مذکور
بدان منصب در سنه ۶۹۷ بوده است بالبداهه. —

و ایضاً بقرینه توضیح دیگر: اگر فرض کنیم که عبارت مذکور و صاف غلط نباشد

و نصب وزیرین مذکور بوزارت غازان در سنه ۶۹۹ بوده و از آن طرف هم مسلم و قطعی است بشهادت حوادث الجامعة که مرتب بر توالی سنین است که قتل صدرالدین خالدی وزیر سابق غازان در سنه ۶۹۷ بوده، پس در این دو ساله مابین ۶۹۷-۶۹۹ وزیر غازان که بوده است؛ واضح است که دو سال تمام مملکتی باین عظمت بدون هیچ وزیری که باقی نمی مانده است. و انگهی اگر فرضاً مدت دو سال تمام مملکت غازان بدون وزیر میماند لابد و بدون شبهه مورخین متعرض این فقره عجیب که نظیری در تاریخ ندارد میشده اند بدون شبهه.

قرینه واضحه دیگر که باز توضیحاً تکرار میکنم ظاهر بلکه صریح سیاق عبارت کزیده است که بلافاصله بعد از ذکر قتل صدرالدین خالدی در سنه ۶۹۷ در همان ص و بدون يك کلمه فاصله گوید وزارت را غازان برشید الدین و سعد الدین داد. و اگر فی الواقع دو سال تمام سلطنت غازان بی وزیر میماند قطعاً اینطور تعبیر نمیکرد و اگر هم متعرض این مسئله عجیب یعنی دو سال بی وزیر ماندن ایران نمیشد در هر صورت بدون هیچ فاصله ولو يك سطر این دو واقعه را پشت سر دیگری ذکر نمیکرد، و هذا نص عبارته (ص ۵۹۳) : « و خواجه صدرالدین احمد خالدی در وزارت متمکن شد. اما او را نیز پیش غازان خان بغمز تزویر کردند، غزان از تزویرش بترسید و در خادی عشرین رجب سنه سبع و تسعین و ستمائة او را بدرجه شهادت رسانید و وزارت بمخدوم سعید شهید صاحب قران... خواجه رشید الحق والدین طیب الله ثراه و صاحب سعید شهید وزیر نیکو نام... خواجه سعدالدین محمد ساوجی طاب مثواه جنوا له رفت، الخ » و سپس در ص بعد یعنی در ص ۵۹۴ می رود بذكر وقایع سنه ۶۹۸. پس این هم کماتری علاوه بر ظاهر بل صریح بیان از ترتیب ذکر وقایع که اول وزارت مشترکه رشید الدین و سعدالدین را بلافاصله بعد از قتل صدرالدین خالدی در ۲۱ رجب سنه ۶۹۷ می شمرد و سپس بذكر وقایع سنه ۶۹۸ می پردازد واضح صریح است که واقعه مذکوره یعنی نصب وزیرین

مذکور قبل از ۶۹۸ بوده است و بالضرورة بعد از ۲۱ رجب ۶۹۷ یعنی در ۶۹۷ بالبداهه، چه اگر چه عقلاً ممکن است در اوایل ۶۹۸ باشد ولی چون این قول را هیچ هیچ کس نگفته و همه یا سبع و تسعین و ستمائة یا تسع و تسعین و ستمائة گفته اند باجماع مرکب این احتمال یعنی ۶۹۸ باطل است بالضرورة قبیح المطلوب که نصب وزیرین مذکورین بوزارت غازان در سنه ۶۹۷ بوده است نه ۶۹۹ و هوالمطلوب لله الحمد.

رقبات :

- و صاف ۱۶۱ ،
- مقاله من بر نفیة المصدور ص
- حواشی جهانگشا ج ۳ ،
- ممدوحین سعدی .

رقص :

«تواجد» [= رقص] کردن حضرت رسول بر دو شعری با اصحابش بدرجه که ردا مبارک از دوش آن حضرت افتاد (عوارف المعارف ۲ : ۲۵۴ و دبستان المناهب ص) ، ولی خود مؤلف بعدها میگوید که در صحت این حدیث حرف است .

رَّوْحُ بِنِ زَنْبَاعٍ :

بفتح راء بضبط قلم در لسان العرب (در زب ع ص ۳) .

حرف ((ز))

ز

زبدة الآثار :

بتر کی در تاریخ شیبانیہ ماوراء النہر تالیف علی نصر اللہی نامی در حدود سال ۱۳۶۹
کہ بقول مر گلیوٹ نسخہ منحصر بفردی است و در ملک سر ریچارد برن Burn است
(رجوع بدفتر سپتامبر ۱۹۳۰ ص ۵ ببعد)

زبدة التواریخ :

- غیر زبدة التواریخ های معروف (یعنی غیر زبدة التواریخ حافظ ابرو ، و
زبدة التواریخ عبداللہ کاشانی ، و زبدة التواریخ سید صدر الدین در تاریخ سلجوقیہ) ،
این یکی در تاریخ صفویہ است (تاریخ سر جان ملکم ص ۱۷۷ و ۱۸۳ و ۱۹۰ و
شرحکی از آن) .

- در فهرست کتب مرحوم براون نیز نام دو زبدة التواریخ برده شده است
(ص ۱۰۰ و ۱۰۳) ، غیر سے زبدة التواریخ مذکور در فوق مابین القوسین ، و شاید یکی
از این دو زبدة التواریخ همان باشد کہ در تاریخ سر جان ملکم کما مر اشارہ بدان شده
است (باید درست دقت شود)

- در مرآة البلدان یا منتظم ناصری نیز گویا نام يك زبده التواریخی کہ گویا
در تاریخ صفویہ است و شاید همان زبدة التواریخ مذکور در تاریخ ملکم باشد ذکر شده
است (بدقت مراجعہ شود) .

- يك زبدة التواریخ بتر کی نیز در فهرست کتابخانہ وینہ از فلوگل موجود است .
- و چهار زبدة التواریخ دیگر نیز در فهرست ہم از ریو مذکور است .

- ايضاً يك زبدة التواريخ در فهرست پرچ نمره 471 < ذکر شده است > .

زبدة التواريخ حافظ ابرو:

(که ظاهراً بتصريح مجمل فصیحی و بتصريح بعضی اسم اصلی آن مجمع التواريخ بوده).

زبدة التواريخ حافظ ابرو یعنی عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشيد خوافی (نه هروی) كما قاله حاجی خلیفه بتبع مطلع السعدين و حبيب السير، و نه لطف الله كما قاله المؤلفون المذكورون ايضاً) متوفی در زنجان در سنه ۸۳۴^(۱) علی المشهور یا ۸۳۳^(۲) بقول مجمل فصیحی (تاریخ ادبیات براون ۳: ۴۲۶). این منقسم است بر حسب تقسیم خود مؤلف بچهار ربع:

ربع اول - در تاریخ عالم از بدو خلقت الی ابتدای احوال حضرت رسول، یعنی تواریخ انبیا و سلاطین قدیم ایران قبل از اسلام.

ربع ثانی - مشتمل است بر چهار باب: باب اول در احوال حضرت رسول، باب ثانی در احوال خلفای راشدین، باب سوم در تاریخ بنی امیه، باب چهارم در تاریخ بنی عباس تا انقراض ایشان بدست هولاکو.

ربع ثالث - که ظاهراً فقط و منحصرأ در استانبول موجود است و آنهم مسوده گونه و بخطوط مختلفه محتوی است بر تاریخ طبقات مختلفه سلاطین اسلام و منقسم است به: قسمت اول در تاریخ طاهریان و دیالمه و غزنویه و سلجوقیه و اتابکان و غوریه و «ملاحده» و خوارزمشاهیان، قسمت دوم در تاریخ مغول الی سنه ۷۳۶ [یعنی الی وفات ابوسعید].

ربع رابع - [بر حسب تصریح نسخه نمره 38 استانبول (از فهرست Tauer) همین ربع رابع از این کتاب است که موسوم است بزبدة التواريخ بایسنقری و مجموع ارباع از بعه كما قلنا گویا موسوم بوده است بمجمع التواريخ] محتوی است بر تاریخ تیمور

۱ - اصل: ۷۳۴ و ۷۳۳ (۱، ۱).

و شاهرخ و منقسم است نیز بدو قسمت : قسمت اول در تاریخ امیر تیمور گورکان از مبدأ ولادت او در [۲۵ شعبان] سنه ۷۳۶ الی وفات او در تاریخ ۱۷ شعبان سنه ۸۰۷^(۱)، قسمت دوم محتوی است بر وقایع عهد شاهرخ از مبدأ جلوس او در سنه ۸۰۷ الی سنه ۸۳۰ که آخرین واقعه مذکوره در آن باین سنه بتصریح عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین در حوادث همین سال ختم میشود و نیز بطبق نسخه از نسخ استانبول که صریحاً همین تاریخ را برای اختتام تألیف دارد بحر و فجل ضل* [= ۸۳۰]. پس آنچه در فهرست رزن است که تاریخ تألیف زبدة التواریخ بایسنغری در سنه ۸۲۶ بوده لابد مقصود مؤلف یعنی حافظ ابرو تاریخ تألیف ربع اول و ثانی کتاب بوده است که فقط همین دو ربع در پترزبورغ موجود است [= نسخه C] و بارن رزن اصلاً از وجود نسخه کاملی از این کتاب که در استانبول موجود است و تاریخ اتمام تألیف را کما قلنا صریحاً در آنجا سنه ۸۳۰ دارد خبر نداشته است.

نسخ زبدة التواریخ حافظ ابرو

دوره کامل آن یعنی جمیع ارباع اربعه آن جز در استانبول آنهم مطلقاً از نسخ کتابخانه های مختلف آنجا گویا در هیچ کتابخانه دیگری موجود نیست (رجوع به Tauer نمرات 36 - 40)، ولی مجلدات متفرقه کتاب در کتابخانه های مختلفه جسته جسته پیدا میشود از قبیل :

- کتابخانه مجلس : (ربع ثانی) ،

- و کتابخانه امپریال پوبلیک پترزبورغ ربع اول و ثانی (فهرست رزن از

ص ۵۲ ببعد) ،

- و کتابخانه ملی پاریس : فهرست بلوشه نمره ۲۷۰ (ربع اول فقط ، اگر بقول

۱- اصل : ۷۰۷، که بی تردید سهو القلم است . (۱.۱)

* - که تاریخ کار خوردن شاهرخ است در هرات از دست لری و آخرین

واقعه ایست که بتصریح مطلع السعدین در زبدة التواریخ مسطور است .

بلوشه اعتماد کنیم که قطعاً باید جمیع حرفهای او با کمال احتیاط تلقی شود و باید خود نسخه معاینه شود،

– و نیز همان کتابخانه نمره ۲۲۸۴ (ربع یا بعبارۀ بلوشه جزء – partie – اخیر آن فقط، باید حتماً نسخه را شخصاً معاینه کرد چه ممکن است اصلاً کتابی دیگر باشد)،

– کتابخانه خصوصی مرحوم براون ص ۹۲ «فهرست آن» : ربع ثانی فقط،

– کتابخانه موزه بریتانیه (ذیل فهرست ریو ص ۱۶–۱۸) : ربع اول فقط که

بعینه بتصریح ریو مطابق نسخه C پترزبورغ است [یعنی تا نیمه آنچه C حاوی ربعین

اول و دوم است و این نسخه حاوی ربع اول است] فقط مگر آنکه تاریخ

تألیف را اینجا بحقی سنه ۸۳۰ دارد صریحاً در صورتیکه در C که مقدمه ۸۲۶ داشت،

– در کتابخانه وینه قطعه بسیار کوچکی (فقط بیست ورق) حاوی حوادث

سنه ۶۲۴ الی ۶۴۷ هجری بترتیب سنین موجود است که با احتمال قوی و بسیار بسیار

قوی بلکه بنحو قطع و یقین قسمتی از ربع ثانی است از باب رابع آن یعنی از باب

خلفای عباسی آن، چه آن ربع است که بنظر میآید که بترتیب سنواتی باشد، ولی

محتمل است نیز با احتمال ضعیفی که جزئی از ربع ثالث از تاریخ خوارزمشاهیان باشد،

لکن این احتمال ضعیفی است کما قلنا.

– در کتابخانه ایندیاناپیس (نمره ۱۷۱) نسخه از یکی از تألیفات حافظ ابرو هست

که باسم «تاریخ شاهرخ» ثبت شده و البته احتمال میدهد که یکی از اجزاء زبدة التواریخ

باشد و نیز احتمال میدهد که کتاب مسالك و ممالك گونه حافظ ابرو باشد که در لندن

در ب م و در پترزبورغ (رزن ص) و در بدلیان نمره 33 – در هر کدام نسخه از آن

هست و این احتمال ثانی را اقوی میدانند. پس چون مشکوک است از آن بگذریم.

– از همه جا بیشتر و کاملتر و مهمتر در استانبول است که ۵ نسخه از این کتاب

دارند که گرچه هیچکدام به تنهایی کامل یعنی محتوی بر تمام ارباع اربعة این کتاب نیست

ولی از مجموع آنها بطور تلفیق نسخه کامل مکمل تمامی از زبدة التواریخ محتوی بر تمام

ارباع چهار گانه آن میتوان ترتیب داد (رجوع بفهرست Tauer نمرات 36 - 40) .
 - در فهرس کتابخانه‌های مصر و فاضلیه و معارف و برقه‌پور و برلین و لیدن و موصل
 و ایندیافیس (انظر ما ذکرنا آنفالشانه) و بدلیان و کمبریج (قطع نظر از نسخه خصوصی
 سابق الذکر مرحوم براون که فعلاً متعلق بجامعه کمبریج است) هیچ نسخه از این کتاب
 بر حسب تتبع اینجانب موجود نیست .

|| عجاله برای شرح نسبة شافی از آن و از دو نسخه اول و ثانی آن که اولی را
 بامر شاه رخ و ثانی را بامر بایسنغر تألیف نموده است رجوع کنید بمقاله بارتلد در
 دائرة المعارف اسلامی ۲ : ۲۳۶^b ،

- و نیز بریو در اصل و در ذیل (رجوع بفهرست ابجدی آخر آن) .
- و بفهرست بارن و بیکتور رزن ص ۵۲ - ۱۱۱ که بدبختانه من ندارم ، و شرح
 اجمالی آنرا باز ریو نقل میکند (ذیل ص ۱۶^b) .
- و بترکستان بارتلد ص ۵۴ حاشیه ۱ و ص ۵۵ ،
- بارتلد در دائرة المعارف اسلامی سابق الذکر گوید که از زبدة التواریخ (نسخه دوم)
 [گویا نسخه اول تاریخ حافظ ابرو موسوم بزبدة التواریخ نبوده است، علی ای حال
 يك نسخه از این نسخه اول در اسلامبول موجود است و بارتولد نمیگوید نامش چه بوده
 است] جز دو جلد اول و ثانی آن و قسمت دوم از جلد چهارم آن دیگر هیچ چیز
 باقی نمانده است [یعنی تمام جلد سوم و قسمت اول از جلد چهارم بکلی مفقود است یعنی بوده
 است و مفقود شده است نه اینکه هیچ تألیف نشده بوده است، چه عبدالرزاق سمرقندی
 مکرر از مجلدات مفقوده نقل میکند ، و میگوید قسمت دوم از جلد چهارم که موجود
 است فقط يك نسخه از آن عجاله باقی است و آنهم در اکسفورد ، و اینکه يك مورخ
 محمد حسن خان (ظ = اعتماد السلطنه) ادعا کرده است که نسخه کامل زبدة التواریخ را
 بدست داشته است گویا بی اصل است و دلیلی بر آن قائم نیست] (همه این مسطورات
 نقل از بارتولد است در دائرة المعارف اسلامی) .

زبدة التوارىخ سلجوقیه :

من سابقاً بلافاصله پس از خروج این کتاب از طبع شرحی سخت در خصوص آراء سخیف مضحك شارلاتانه زوسهپایم که طابع ساده لوح آنها را در مقدمه کتاب درج کرده نوشته بودم و حالا (۱۹۳۹م) هر چه گشتم آن شرح را نیافتم، اگر وقتی پیدا شد در لای کتاب مزبور الحاق شود.

مثل خواب نظرم میآید که من آن شرح را وقتی نوشته بودم که کتاب چاپی مزبور را کسی - گویا آقای مینورسکی - بعنوان عاریه که من بینم بمن امانت داده بود و من چون نمیتوانستم مستقیماً در حاشیه آن کتاب آراء خود را بنویسم لابد در کاغذی علیحده نوشته بودم که بعدها پس از خریدن خودم يك جلد از چاپی این کتاب یادم لابد رفته که لای نسخه خودم بگذارم و لابد در گوشه همینطور مانده، اگر وقتی بطور اتفاق پیدا شد فراموش نشود که بجای خود یعنی لای نسخه چاپی خودم در طرف چپ یعنی طرف مقدمه انگلیسی آن کتاب نهاده شود، ان شاء الله الرحمن.

زبدة التوارىخ عبداللہ کاشانی :

تألیف عبدالله (جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی :
گزیده ص ۸ و حاجی خلیفه).

در فهرست مشهد و مجلس و معارف و برقیور و Tauer (استانبول) و قاهره و ایندیافیس و وینه و بدلیان و کمبریج و پاریس و بریتیش میوزیوم از ریو و ذیل آن از همو و لیدن و این گراد و موصل و برلین نیافتم، یعنی بعبارة آخری در هیچ فهرستی از فهرس که در محل دسترس من است نیافتم مطلقاً و اصلاً.

ولی در وجودش هم در سابق و هم فعلاً اصلاً و ابداً جای شبهه نیست :

اولاً تاریخ گزیده (ص ۸) آنرا در جزو ماخذ خود شمرده است : * و زبده و

تواریخ جمال الدین ابوالقاسم کاشی، و درص ۵۳۵ در فصل تواریخ آنها نیز از «زبدة التواریخ» نامی بدون تسمیه مؤلف نقل کرده است که با احتمال بسیار قوی بلکه بنحو قطع و یقین مراد همین زبدة التواریخ ابوالقاسم [عبدالله] کاشی باید باشد.

ثانیاً حاجی خلیفه اسم آنرا می برد، اگرچه از اینکه عبارت ابتدای آنرا ذکر نمیکند گویا چنین معلوم میشود که خود او را ندیده بوده است و نیز در اسم او و در تاریخ وفات او غلط فاحشی کرده و اقللاً صدسال دیرتر ضبط کرده است و نصه: «زبدة التواریخ بالفارسیة لابی القاسم جمال الدین محمد بن علی الكاشی المتوفی سنة ست و ثلاثین و ثمانمائة».

مسیو بلوشه در «مقدمه تاریخ مغول» ص ۱۴۹ احتمال داده است که حاجی خلیفه این فقره را از مقدمه مرآة الادوار مصلح الدین لاری نقل کرده باشد، چه او نیز در مقدمه کتاب مزبور (رجوع بفهرست بلوشه ۱: ۲۳۲) از جمله ماخذ خود «زبدة التواریخ لابی القاسم محمد بن علی الكاشی» را می شمرد، ولی من گمان میکنم که این احتمال ضعیفی باشد چه در عبارت مصلح الدین لاری کما رأیت نه لقب جمال الدین هست و نه تاریخ وفات او و حال اینکه این هر دو در عبارت حاجی خلیفه هست. پس قطعاً این اخیر یعنی حاجی خلیفه ماخذ دیگری داشته است برای نقل این عبارت، و احتمال هم میرود بعد از همه چیز که این زبدة التواریخ حاجی خلیفه غیر زبدة التواریخ مانحن فیه و مؤلف آن غیر مؤلف مانحن فیه باشد. چه نام مؤلف زبدة التواریخ حاجی خلیفه بانام مؤلف ما مخالف است و كذلك تاریخ وفات او یعنی ۸۳۶ که قطعاً با عصر عبدالله کاشی ما که معاصر رشیدالدین و اولجایتو بوده است واضح است که نمی سازد. ولی بنا بر این احتمال بغایت ممکن است که زبدة التواریخ حاجی خلیفه همان زبدة التواریخ لاری باشد چنانکه بلوشه احتمال داده است، گرچه قطعی است که حاجی خلیفه کما بینا عبارت خود را (چون لقب جمال الدین و تاریخ وفات او را متضمن است) از لاری که این دو را ندارد نقل نکرده است.